



تفسیر قرآن کریم (۱۲)

امام خمینی (ره)

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رسال جامع علوم انسانی

سوره ' یونس:

﴿ويعبدون من دون الله مالا يضرهم ولا ينفعهم ويقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله قل اتنبئون الله بما لا يعلم في السموات ولا في الارض سبحانه وتعالى عما يشركون﴾
(يونس/ ۱۸/۱۰)

چون مشرکین عرب، چنانچه دانستیم بیشتر بت پرست بودند و عبادت و پرستش اصنام و بتان می کردند. آیات قرآن بیشتر با اینها سروکار دارد و غالباً ابطال مذاهب آنان کند و در بسیاری از سوره های قرآن توبیخ آنان نماید، به بیانهای مختلفه:

﴿ويعبدون من دون الله مالا يضرهم ولا ينفعهم ويقولون هؤلاء شفعاؤنا

عندالله قل اتنبئون الله بما لا يعلم في السموات ولا في الارض سبحانه وتعالى
 عما يشركون ﴿﴾

و عبادت و پرستش می کنند غیر خدا، چیزهایی را که نفع و ضرر به آنها
 نمی رساند و می گویند اینها که ما پرستش می کنیم شفیع های ما هستند پیش خدا،
 به آنها بگو شما آگاه می کنید خدا را به خدایانی که از آنها در آسمان و زمین سراغ
 ندارد. بزرگتر و پاکتر است خدا از شریکها و خدایانی که با او قرار می دهند.^۱

﴿ألا إن أولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون﴾ (یونس/۱۰/۶۲)

خوف و رجایی که [از] مشاهده عظمت و جلال و تجلی اسماء، لطف و جمال در
 قلب حاصل شود، به معاینه امور آخرت زایل نشود و رجحان بر یکدیگر پیدا نکند؛
 بلکه آثار جلال و عظمت و تجلیات جمال و لطف در عالم آخرت بیشتر است و خوف
 حاصل از عظمت حق از لذایذ روحانیه است و منافات با آیه کریمه: «ألا إن أولياء الله
 لا خوف عليهم ولا هم يحزنون» ندارد. چنانچه با تأمل معلوم شود. و آنچه از آن قایل
 نقل شد^۲ که خوف از فضایل نفسانیه نیست، خوف از جلال و عظمت نیست؛ زیرا که
 آن کمال است و از کاملین مکملین از غیر آنها بیشتر است.^۳

﴿الآن وقد عصيت قبل وكنت من المفسدين﴾ (یونس/۱۰/۹۱)

اگر از این جا گذشت و پرده دیگری در کار آمد، دیگر دست انسان کوتاه است،
 نمی تواند کاری بکند. عذر هم در آن جا بعد از گذشتن، دیگر فایده ندارد.
 «الآن وقد عصيت قبل» به فرعون می گوید. فرعون آن آخر که می خواست غرق
 بشود، همچو که تو مرگ رفت، گفت: همانی که آنها می گویند من هم می گویم. در
 صورتی که نبود این طور، وقتی برمی گشت هم همان بود.^۴

سوره هود:

﴿وقال اركبوا فيها بسم الله مجريها ومرسيها ان ربي لغفور رحيم﴾

(هود/۱۱/۴۱)

اگر حقیقت ذکر صورت باطنی قلب شد و فتح مملکت قلب به دست آن گردید،

حکمش در سایر ممالک و اقالیم سرایت می کند. حرکات و سکناات چشم و زبان و دست و پا و اعمال سایر قوا و اعضا با ذکر حق انجام گیرند و برخلاف وظایف، انجام امری ندهند؛ پس حرکات و سکناات آنها مفتوح و مختوم به ذکر حق شود و «بسم الله مجریها ومرسیها» در تمام ممالک نفوذ کند و در نتیجه متحقق به حقیقت اسماء و صفات شود، بلکه صورت اسم الله اعظم و مظهر آن گردد. و این غایت القصوای کمال انسانی و منتهی الآمال اهل الله است.^٥

﴿إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي

عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾

(هود/١١/٥٦)

العزیز هو الغالب او القوي او الفرد الذي لامعادل له.

وهو تعالی عزیز بالمعنی الأول، کیف وهو غالب علی کل الأشياء قاهر علیها؛ وجمیع سلسله الوجود مسخرٌ بأمره: «ما من دابة إلا هو آخذ بناصيتها»؛ مقهور تحت قهاریته بلاعصیان، مخذول تحت قدرته بلاطغیان؛ وله السلطنة المطلقة والمالکیة التامة والغلبة علی الأمر والخلق؛ وحركة كل دابة بتسخیره، وفعل كل فاعل بأمره وتدبیره.

وهو تعالی، عزیز بالمعنی الثاني؛ فان واجب الوجود فوق ما لا یتناهی بما لا یتناهی قوة. ولیس فی دائرة الوجود قوی إلا هو؛ وقوة كل ذي قوة ظل قوته ومن درجات قدرته. والموجودات بالجهة الفانیة فیها والمتدلیة الیه وبالجنبه «یلی الربی» اقویاء، وبالجهات المنتسبة الی انفسها والجنبه «یلی الخلقی» ضعفاء: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ (فاطر/٢٥/١٥) ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمِيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَابَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾ (نجم/٥٢/٢٢)

هذا اذا كانت القوة فی مقابل الضعف. وان كانت بمعنی مبدئية الآثار فهو تعالی مبدء آثار غیرمتناهیة؛ ولیس فی الدار غیره و غیرصفاته وآثاره ديار. ولا مؤثر فی الوجود إلا الله؛ وكل مؤثر او مبدء آثار فهو من مظاهر قوته وفعله. ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم.

وهو تعالی مؤثر فی مظاهره الخلقیة؛ بل هو السميع والبصیر بعین سمعنا وبصرنا.^٦

عزیز یا به معنای پیروزمند است و یا به معنای نیرومند و یا فردی که همتا نداشته باشد و خدای تعالی عزیز است به معنای اول که پیروز است به همه اشیاء و قاهر است بر آنها و همه سلسله وجود مسخر امر او است (هیچ جنبنده ای نیست مگر آنکه زمامش به دست اوست) بدون آنکه سرکشی کنند در زیر قهاریت او قهورند و بدون آنکه جرئت طغیان داشته باشند در زیر قدرت او خار و ذلیل اند و سلطنت مطلقه او راست و مالکیت تامه و پیروزی بر امر و خلق از آن اوست و حرکت هر جنبنده ای به تسخیر اوست و فعل هر فاعل به امر و تدبیر او است.

و خدای تعالی عزیز است به معنای دوم زیرا او واجب الوجود فوق بی نهایت است، به نیرویی بی نهایت و در دایره وجود جز او نیرومندی نیست و نیروی هر نیرومند، سایه ای از نیروی او و یکی از درجات نیروی او است و موجودات از آن جهت که فانی در اویند و وابسته به اویند و به جنبه (یلی الربی) که دارند نیرومنداند. و اما از آن جهاتی که به خود نسبت دارند و از جنبه (یلی الخلقی) ضعیف و ناتوانند «ای مردم شما نیازمندانید به الله و الله است که بی نیاز و ستوده است» و نیست اینها مگر اسم هایی که شما و پدرانتان این نامها را گذاشته اید و خداوند به این نامها تسلطی نداده است».

اگر مقصود از نیرومند که گفتیم نیرو در مقابل ضعف باشد، سخن آنست که گفته شد و اگر نیرو بدان معنی مقصود باشد که مبدأ آثار است، باز خدای تعالی مبدأ آثار بی نهایت است و دردار وجود جز او دیاری نیست و جز صفات و آثار او دیاری نیست و در عالم وجود مؤثری جز الله نیست و هر چه مؤثر و یا مبدء اثری هست از مظاهر خلقی او است بلکه اوست سمیع و بصیر با عین سمع و بصرما.

﴿إِذَا ارَادَ [اللَّهُ] شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ، فَيَكُونُ﴾ (یس/۳۶/۸۲) بلا تأب عن الوجود و قدرة على التخطي والعصيان، وكل المهيئات مؤتمرات بامرهم، مخذولات تحت سلطنته: «ما من دابة الا هو اخذ بناصيتها»^۷ و چون الله اراده کند به چیزی بگوید به وجود بیا، موجود می شود، بدون آنکه از وجود یافتن خودداری کند و یا قدرت تخطی و نافرمانی داشته باشد و همه ماهیات به امر او گردن نهاده و در زیر

سلطنتش خوار و ذلیلند «و هیچ جنبنده ای نیست مگر آنکه او زمامش را به دست گرفته».

من ذلك ينكشف [وجه] قوله ﴿بالقدرة التي استطلت بها على كل شيء﴾؛ فإن الاستطالة هي سعة القدرة وبسط السلطنة عليها، وهو تعالى بظهور قدرته وسع كل شيء: «ما من دابة إلا هو اخذ بناصيتها». وله تعالى الاستطالة وبسط القدرة بالفيض المقدس على الاعيان الموجودة والمهيات المحققة، في عوالم الشهادة المضافة والمطلقة؛ وله الاستطالة بالفيض الأقدس على الأعيان الثابتة والمهيات المقدره في الحضرة العلمية الجمعية.^۸

از این جا معلوم می شود معنای آنچه در دعا فرمود: «به آن قدرتی که به واسطه آن بر همه چیز برتری یافتی؛ که استطاله و برتری، همان گسترش قدرت و بسط سلطنت بر اشیاء است و اوست که با ظهور قدرتش همه چیز را فراگرفته و (هیچ جنبنده ای نیست مگر آنکه او زمامش را به دست گرفته) و خدای تعالی به واسطه فیض مقدس، استطاله و گسترش قدرت دارد بر اعیان موجوده و ماهیاتی که در عوالم شهادت مطلق و شهادت مضاف محقق شده اند و به وسیله فیض اقدسش استطاله و برتری دارد بر اعیان ثابت و ماهیات مقدر در حضرت علمی جمعی.

سلطنته مبسوطة على كل مراتب الوجود؛ وما من شيء إلا هو تحت سلطنته ومالكته: ﴿يا موسى أنا بذكّ اللازم﴾. وله الغلبة التامة على الأشياء؛ وكل غلبة وسلطان من ظهور غلبته وسلطانه؛ و﴿ما من دابة إلا هو اخذ بناصيتها﴾.^۹

ملك حق تعالی بر همه موجودات گسترش یافته است، حتی بر اعیان اشیاء ممتنع و بر اعدام و همچنین سلطنت او گسترش دارد بر همه مراتب وجود و هیچ چیز نیست مگر آن که در تحت سلطنت او و مالکیت او است. و به موسی علیه السلام فرمود: (ای موسی من چاره توام که باید باشم) و غلبه تمام مراو راست بر همه اشیاء و آن چه غلبه و سلطنت در عالم هست از ظهور غلبه و سلطان او است و (هیچ جنبنده ای نیست مگر آنکه او پیشانی آن را گرفته است.)

در علوم عالیة ما قبل الطبیعه به ثبوت پیوسته است که وجود، عین کمالات و

اسماء و صفات است و در هر مرحله ظهور پیدا کند و در مرآتى تجلی نماید، با جمیع شئون و کمالات، از حیات و علم و سایر امهات سبعه، ظاهر گردد و متجلی شود و هر یک از مراحل تجلی حقیقت وجود و مراتب تنزلات نور جمال کامل معبود، دارای ربط خاص به مقام «احدیت» و معرفت کامنه خفیه به مقام ربوبیت می باشد؛ چنانچه در آیه شریفه فرماید: ﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا﴾. گویند «هو» اشاره به مقام غیب هویت. و «اخذ ناصیه» همان ربط اصل غیبی سرّی وجودی است که هیچ موجودی را راهی به معرفت آن نیست.^{۱۰}

پس، حق تعالی به مقام اسم جامع؛ و رب الانسان بر صراط مستقیم است؛ چنانچه فرماید: اِنَّ رَبِّيْ عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ. یعنی مقام وسطیت و جامعیت بدون فضل صفتی بر صفتی و ظهور اسمی دون اسمی. و مربوط آن ذات مقدس بدین مقام نیز بر صراط مستقیم است بدون تفاضل مقامی از مقامی و شأنی از شأنی؛ چنانچه در معراج صعودی حقیقی و غایت وصول به مقام قرب، پس از عرض عبودیت و ارجاع هر عبادت و عبودیتی از هر عابدی به ذات مقدس و قصر اعانت در جمیع مقامات قبض و بسط، به آن ذات مقدس بقوله: اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَاِيَّاكَ نَسْتَعِينُ، عرض کند: اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ؛ و این صراط همان صراطی است که ربّ الانسان الكامل بر آن است. آن بر وجه ظاهریّت و ربوبیت و این بر وجه مظهریت و ربوبیت و دیگر موجودات و سایرین الی الله هیچ یک بر صراط مستقیم نیستند؛ بلکه اعوجاج دارند، یا به جانب لطف و جمال، یا به طرف قهر و جلال. و مؤمنین چون تابع انسان کامل هستند در سیر؛ و قدم خود را جای قدم او گذارند و به نور هدایت و مصباح معرفت او سیر کنند و تسلیم ذات مقدس انسان کامل هستند و از پیش خود قدمی برندارند و عقل خود را در کیفیت سیر معنوی الی الله دخالت ندهند، از این جهت، صراط آنها نیز مستقیم و حشر آنها با انسان کامل و وصول آنها به تبع وصول انسان کامل است، به شرط آنکه قلوب صافیة خود را از تصرفات شیاطین و انیت و انانیت حفظ کنند و یکسره خود را در سیر تسلیم انسان کامل و مقام خاتمیت کنند.^{۱۱}

در نماز اولیا، توجه به قبله ظهور سرّ احدیت است در ملک بدن، چه که به سرّ

وجودی و جهة احدى غيبیه را شهود کنند و بدان توجه نمایند، و سرّ «ما من دابة الا هو اخذ بناصيتها» را مشاهده کنند.^{۱۲}

همه ما سلسله موجودات و ذرات کائنات، از ادنی مرتبه سفل ماده تا اعلى مرتبه غيب اعيان ثابته، حق طلب و حق جو هستيم و هرکس در هر مطلوبی طلب تو کند و با هر محبوبی عشق تو ورزد: **فطرت الله التي فطر الناس عليها** (شوری/۴۲/۵۳) **يسبّح له ما فى السموات والأرض**. (حشر/۵۹/۲۴)

و چون سالک را، اين مشاهده دست دهد و خود را به شرّاشر اجزاء وجودیه خود، از قوای ملكيه تا سراير غيبیه و جميع سلسله وجود را، عاشق و طالب حق بيند و اظهار اين تعشق و محبت را نمايد، از حق استعانت وصول طلبد و هدايت به صراط مستقيم را - که صراط ربّ الانسان است: «انّ ربّى على صراط مستقيم» و آن صراط «منعم عليهم» از انبياء كمل و صدّيقين است که عبارت از رجوع عين ثابت به مقام الله و فنای در آن است نه فنای در اسماء ديگر که در حد قصور يا تقصير است - طلب کند.^{۱۳}

در سجده به ارض، اشاره به حال تحقيق و مقام تحقّق به جمع بين ظاهر و باطن و اول و آخر است - لمن كان له قلب. (يوسف/۱۳/۳۱) وهو الذى فى السماء اله وفى الارض اله. (زخرف/۴۳/۸۴) وهو الأوّل والآخر والظاهر والباطن. (حديد/۵۷/۳) و به سجده بر تراب تمام شد دائره كمال انسانی. و تمكين اين مقام، تمام كمال انسان كامل است و آن حقيقت معراج به جميع اسماء و اعيان است؛ و سرّ صلوة حقيقى بر قلوب اصحاب قلب اينجا ظاهر شود؛ و سرّ ﴿ما من دابة الا هو اخذ بناصيتها انّ ربّى على صراط مستقيم﴾، پديدار آيد.^{۱۴}

اگر کسی گمان کند که حق تعالى با هر موجودی قیوم و به هریک از اکوان محیط است بی واسطه و وسايط، چنانچه اشاره به آن شده در آیه شریفه ما من دابة الا هو اخذ بناصيتها، اختلاط بين مقامات و اشتباه بين اعتبارات نموده و مقام کثرت مراتب وجود را با فنای تعینات به هم خلط نموده.^{۱۵}

چون قوای انسانیّه سالم از تصرف شیطانی شد و طریق سلامت را به دست آورد و بکار بست، در هر مرتبه سلامت که حاصل شد از ظلمتی نجات یابد و قهراً نور ساطع الهی در آن تجلی کند، تا آن که اگر از جميع انواع ظلمات - که اول آن

ظلمات عالم طبیعت است، به جمیع شئون آن و آخر آن ظلمت توجه به کثرت است به تمام شئون آن- خالص شد، نور مطلق در قلبش تجلی کند و به طریق مستقیم انسانیت که در این مقام طریق ربّ است، انسان را هدایت کند: انّ ربّی علی صراط مستقیم.^{۱۶}

انسان تا منزل حیوانیت با سایر حیوانات هم قدم بوده و از این منزل، دوره در پیش دارد که با قدم اختیار باید طی کند: یکی منزل سعادت، که صراط مستقیم ربّ العالمین است، انّ ربّی علی صراط مستقیم. و یکی راه شقاوت که طریق معوج شیطان رجیم است.^{۱۷}

و چون موجودات نازل شده اند در مراتب تعینات و محجوب شده اند از جمال جمیل محبوب جلّت عظمته، حق تعالی با این نار و نور، آنها را از حجب تعینات ظلمانیّه و انّیّات نورانیّه با اسم مبارک «هادی» که حقیقت این رقایق است خارج کند و به اقرب طرق، به مقصد حقیقی و جوار محبوب خود برساند؛ پس آن نور «هدایت» حق تعالی و آن نار «توفیق» الهی و سلوک، به طریق اقرب «صراط مستقیم» است و حق تعالی بر آن صراط مستقیم است. و شاید اشاره به این هدایت و این سیر و این مقصد باشد آیه شریفه ما من دایّة الا هو اخذ بناصیتها انّ ربی علی صراط مستقیم؛ چنانچه برای اهل معرفت ظاهر است.

و باید دانست که هریک از موجودات را صراطی خاص به خود و نور و هدایتی مخصوص است: والطرق الی الله بعدد انفاس الخلاق.^{۱۸} و چون در هر تعین حجابی است ظلمانی و در هر وجود و انّیت حجابی است نورانی و انسان مجمع تعینات و جامع وجودات است، محجوب ترین موجودات است از حق تعالی.^{۱۹}

همه دعوت انبیا این بوده است که مردم را از این سرگردانی ای که دارند هر که یک طرف می رود و هر که یک مقصدی دارد، این مردم را از اینجا دعوت کنند و راه را نشان شان بدهند که این راه است، دیگر آن راه ها که می روید رها کنید، راه همین است «اهدنا الصراط المستقیم». «ان ربی علی صراط المستقیم»

آن طرف، طرف ندارد. دنیاست و ماورای آن، آنچه که مربوط به نفسانیت انسان است، شهوات انسان است، آمل و آرزوهای انسان است این دنیاست، آن دنیایی که تکذیب شده است.^{۲۰}

﴿فَمَا الَّذِينَ شَقُوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ. خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ. وَمَا الَّذِينَ سَعَدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ﴾
(مود/ ١١/ ١٠٦-١٠٨)

المطلب الرابع: السعادة لدى العرف والعقلاء عبارة عن جميع موجبات اللذة والراحة وحصول وسائل الشهوات والأميال وتحقق ملائمت النفس بقواها دائما أو غالبا والشقاوة في مقابلها فمن حصل له موجبات لذات النفس وكان في روح وراحة بحسب جميع قوى النفس دائما يكون سعيدا مطلقا وبأزائه الشقى المطلق وإلا فسعيد وشقى وشقى بالإضافة.

ولما كان في نظر المؤمنين بعالم الآخرة لذات الدنيا بحذا فيرها ومشتهياتها بأجمعها بالقياس الى لذات الآخرة والجنة التي فيها ما تشتهي النفس وتلذ الأعين دائما ابدا تكون شيئا حقيرا طفيفا كيفية وكمية بل في الحقيقه لانسبة بين المتناهي وغير المتناهي تكون السعادة لديهم ما يوجب دخول الجنة والشقاوه ما يوجب دخول النار.

قوله تعالى: ﴿فَمَا الَّذِينَ شَقُوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ وَمَا الَّذِينَ سَعَدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ﴾.

فمن ختم له بالخير وقدّر له الجنة فهو سعيد ولو كان في الدنيا في تعب ومرض وشدة وفقر وفاقة.

ومن ختم له والعياذ بالله بالشر وقدّر له النار فهو شقى ولو كان في الدنيا في عيش ولذة وروح وراحة لعدم النسبة بين لذات الدنيا والآخرة وعذابهما شدة وعدة ومدة.

وقد يطلق السعادة لدى طائفة على الخير المُساوق للوجود فالوجود خير وسعادة وتفاوت مراتب السعادات حسب تفاوت كمال الوجود فالخير المطلق سعادة مطلقة والموجود الكامل سعيد على الاطلاق وفي مقابله النقص حسب مراتب نقصه.

ثم إن السعادة والشقاوة بالمعنى المتقدم امران يحصلان للانسان حسب عمله وكسبه.

قوله تعالى: فاما من طغى واثر الحيوة الدنيا فإن الجحيم هي الماوى واما من خاف مقام ربه ونهى النفس عن الهوى فان الجنة هي الماوى. (نازعات/ ۷۹/۳۷-۴۱) مطلب چهارم: آنچه در نزد عرف و عقلا سعادت محسوب می شود عبارت از آنست که همه موجبات لذت و استراحت فراهم شود و همه وسایل شهوات و خواسته های نفسانی حاصل آید و هر آنچه با قوای نفس سازگار است همیشه و یا بیشتر اوقات تحقق یابد و نقطه مقابل این چیزها را شقاوت می دانند.

پس هر کس که وسایل لذتهای نفسانی را در اختیار داشته باشد و همه قوای نفسانی اش برای همیشه در آسایش و لذت باشد، او سعيد مطلق است و اگر هیچ وسیله لذت نسبت به هیچ یک از قوای نفسانی اش در هیچ وقت نداشته باشد، چنین کسی شقی مطلق است و اگر نه چنان باشد و نه چنین، پس سعادت و شقاوت چنین کسی، اضافی و نسبی خواهد بود.

و چون در نظر کسانی که ایمان به عالم آخرت دارند همه لذتهای دنیا و تمام مشتیهات آن، در جهت کیفی و کمی اش نسبت به لذتهای عالم آخرت و لذتهای بهشتی که همه خواسته های دل و لذتهای چشمگیر را به طور دائم و به گونه ای جاوید در بردارد، چیز بسیار کوچک و غیر قابل توجه است، بلکه در حقیقت میان متناهی و غیرمتناهی نسبتی نمی توان فرض کرد، بنابراین سعادت در نظر مؤمنین به عالم آخرت در آن است که موجب رفتن به بهشت باشد و شقاوت به نظر آنان در آن است که موجب رفتن به دوزخ باشد. خدای تعالی می فرماید: اما کسانی که شقی شدند آنان را در آتش، فریاد و فغانی است و جاوید در آتش خواهند بود مادامی که آسمانها و زمین برقرار

است مگر آنچه پروردگارت بخواهد؛ همانا که پروردگارت هر چه را که بخواهد حتماً انجام می‌دهد. و اما کسانی که سعادت‌مند شدند جاودانه در بهشت‌اند مادامی که آسمانها و زمین برقرار است مگر آنچه پروردگارت بخواهد و این عطایی است بی‌پایان.

پس کسی که پایان کار او به خیر انجامد و بهشت برای او مقدر شده باشد، سعادت‌مند است هر چند که در دنیا به زحمت و بیماری و سختی و تنگدستی و نیازمندی دچار باشد و کسی که (پناه به خدا) خاتمه کارش به شر انجامد و آتش برای او مقدر گردد، بدبخت و شقاوتمند است هر چند که در دنیا در عیش و لذت و آسایش باشد. زیرا لذت‌های دنیا نسبت به لذت آخرت و عذاب دنیا نسبت به عذاب آخرت قابل قیاس نیست، نه در شدت و نه در عدت و نه در مدت.

و گروهی خیر و نیکی را که در معنا مساوی با وجود است سعادت می‌دانند پس بنا به نظر آنان وجود هر چه هست، خیر و سعادت است و تفاوت مراتب سعادت بر حسب تفاوت کمال وجود است که هر چند وجود کامل‌تر باشد خیر و سعادتش بیشتر خواهد بود پس خیر مطلق به معنای سعادت مطلق است و سعید به طور اطلاق، آن است که موجود کامل بوده باشد. و نقص بر حسب مراتبی که دارد در مقابل این سعادت و کمال واقع است، بدان معنی که هر اندازه وجودش ناقص باشد از سعادت محروم و به شقاوت نزدیک خواهد بود.

اکنون پس از آنکه معنای سعادت و شقاوت معلوم شد باید توجه داشت که این چنین سعادت و شقاوت هر کدام نتیجه کار و کسب خود انسان است چنانچه خدای تعالی می‌فرماید:

اما آن کس که سرکشی کند و زندگی دنیا را مقدم بدارد، جایگاه وی در دوزخ خواهد بود و اما آن کس که از مقام و منزلت پروردگارش بترسد و نفس خود را از خواسته‌هایش باز دارد پس بهشت جایگاه او خواهد بود.^{۲۱}

۱. کشف الاسرار، ص ۲۰.
۲. مرآة العقول، ۳۲/۸، علامه مجلسی این کلام را از بعضی نقل کرده اند.
۳. شرح چهل حدیث یا اربعین حدیث، ص ۲۳۱، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۴. صحیفه نور، ۲۱۹/۱۹.
۵. شرح چهل حدیث یا اربعین حدیث، ص ۲۹۲.
۶. شرح دعای سحر، ص ۹۳-۹۵.
۷. همان، ص ۹۹.
۸. همان، ص ۱۱۳.
۹. همان، ص ۱۳۹-۱۴۰.
۱۰. شرح چهل حدیث یا اربعین حدیث، ص ۲۸۳.
۱۱. همان، ص ۵۳۱-۵۳۲.
۱۲. سرالصلوة، ص ۶۵.
۱۳. همان، ص ۹۱-۹۲.
۱۴. همان، ص ۱۰۷-۱۰۸.
۱۵. آداب الصلوة، ص ۱۳۶.
۱۶. همان، ص ۲۰۳-۲۰۴.
۱۷. همان، ص ۲۵۵-۲۵۶.
۱۸. سید حیدر آملی، جامع الاسرار و منبع الانوار، ص ۸؛ منهاج الطالبین، ص ۲۲۱.
۱۹. آداب الصلوة، ص ۲۸۸-۲۸۹.
۲۰. صحیفه نور، ۲۴۱/۱۲.
۲۱. طلب و اراده، ص ۱۳۶-۱۳۹.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی